

### معز الدین محمد بن سام

سلطان معز الدین محمد بن سام الملقب به شهاب الدین غوری که همچنان بین مؤرخین به  
 محمد غوری اشتهار دارد، چنانچه در مبحث سلطان غیاث الدین اظهاره شد بعد از آنکه  
 این دو برادر توسط عمزاده خود از حبس‌رهای یافتند رو به بامیان نهاد و در آنجا  
 به خدمت عم بزرگ خود مسعود بامیانی بسر می برد. چون بعد از مرگ سلطان  
 سیف الدین بن علاء الدین حسین اکبر و امرای غور سلطان شهاب الدین را به سلطنت  
 غور و فیروز کوه بشرحی که گذشت برداشتند ملک معز الدین بعد از سمع این  
 خبر به مسالحت و اجازة عم خویش رهسپار فیروز کوه شد و به خدمت برادر پیوست.  
 دوران شمشیر زنی و فتوحات سلطان معز الدین محمد بن سام را می توان  
 به دو دوره جدا گانه تقسیم نمود یکی از ابتدای امارت وی به غزنین یعنی از سال ۵۶۹  
 تا سال ۵۹۹ یعنی وفات برادر بزرگ وی سلطان غیاث الدین غوری و دیگری  
 از سال ۵۹۹ تا سال شهادت خودش یعنی سال ۶۰۲. جامع علوم انسانی

در دوره اول که معز الدین از طرف برادر امارت غزنین داشت و بنام او شمشیر زده به  
 فتوحات می پرداخت تقریباً حصه بزرگی از فتوحات غوری‌ها بدست او انجام یافت  
 و چنانچه در سطور آینده به تفصیل خواهد آمد هنگامیکه سلطان غیاث الدین به فتح  
 خراسان و تصرفات خوارزم شاهیان مشغول بود، بار جود آنکه معز الدین او را  
 در اکثر این جنگ‌ها نیز یاری می نمود و در آن نواحی نیز فتوحاتی کرد، علاوه بر آن  
 بلاه دیگری را نیز در سمت شرقی غور بدست آورد. و چون برادرش فوت شد وی رسماً  
 صاحب تخت و تاج غور گردید و در غزنه به تشریف نشینت در پس دره  
 نیز که پیش از دو سال و ماهی طول نکشید توانست حصه بزرگی از هندوستان شمالی

رافتح کند و نسبت به فاتحین غزه و فتوحات اسلاف خود به مراتب در آن سر زمین  
پیش رود .

بنا به قول منهاج سراج چون معز الدین از بامیان به خدمت برادر آمد و یک سال  
خدمت کرد در اثر علتی که مورخ مذکور از آن تذکره نمی دهد بین او و برادر ساطع  
رنجش پدید آمد و در اثر آن معز الدین رو به سیستان نهاد و یک زمستان را از ملک  
شیرین المدین سجستانی بسوز برد غیاث المدین معاریف فرصت داد و او را با نیکو  
و ولایت کجو را با او اهدا نمود و مفوض کرد و به تعصیلی که گذشت بسالاد بحر و  
و تکیه آباد را نیز به معز از فتح بدو و او که از شیرین به سیستان آمد و در آنجا  
چون سلطان معز الدین ملک کجی را پادشاه و در آن هنگام امر ای قز بر غزنی تسلط داشتند  
معز الدین از تکیه آباد به مام بطرقت غزنی یعنی ناخت و آن بلاد را زحمت می داد چون  
بعد از چندی غزنی به دست سلطان غیاث الدین فتح شد و معز الدین با مامات آن رسید  
بعد از چندی یعنی در سال ۵۷۸ و بعد از این ۵۲۷ یعنی در همان سال که سلطان  
غیاث الدین هرات را قبض نمود معز الدین نیز به گردیز نهاد بعد از فتح آن دیار  
به ملتان لشکر کشید و آن دیار را از دست قز اسطوره اسمعیلیان بدست آورد  
بقول منهاج سراج بعد از این سال یعنی سال ۵۷۱ هجری قمری اهل سمرقند و طبرستان  
آوردند تا آنکه سلطان معز الدین در سال ۵۷۴ هجری لشکر به طرف سمرقند برد  
و بیشتر از اهالی آن دیار را قتل رسانیدند بعضی از غزنیان را بگری از این جنگ  
معز الدین و غلبه او بر مسلمین سمرقند نسبت به معیاران ایشان تذکره می دهند  
و بنا به گزارش سلطان معز الدین بعد از آن فتح سال دیگر به توتالی  
**فتح هندوستان** : او وجه لشکر که در هند و بنگاله دولتی از بنای او چه در ملتان  
و آنجا که پسر و والد گریه در آن آمده و معز الدین در آن سال  
معز شده می نگارد که معز الدین بعد از فتح ملتان و سمرقند و بنگاله و آنچه وقت  
و در آنجا این بلده متحصن شد و سلطان شهاب الدین در آن قلعه به او از محاصره پرداخت  
و چون دانست که از طریق جنگ مغلوب شد و سراج را که او را از آن کشتی پیش رفتی

راجه که بر شوهر منسلط بود فرستاد و او را فریفت و وعده داد که اگر بی سعی و کوشش  
 قلعه فتح شود تو اعقد کنم چون راجه می دانست که شوهرش مغلوب خواهد شد  
 گفت که بر ایاق نمانده، اما بختری دارم که در که آل حسن و اطفا را اگر ملک قبول  
 کند در حیا له نکاح در آوردن لیکن بعد از گرفتن شهر را اسباب فراموشی خاصه  
 طمع نه نماید راجه را دفع می کنیم شهاب الدین قبول کرد و زن در همان چند روز شوهر  
 خود را اهلاک کرد و شهر را تسلیم نمود و سلطان بدو وعده وفا کرد و دختر راجه را  
 مسلمان و نکاح کرد و هر دو را به غزنین فرستاد تا آداب و وزه و نماز یاد گیرند اما  
 بواشنان اعتقاد نکند تا در غزنین مردند (۱) سلطان او چه و ملتین را حواله  
 علی کرماخ نمود  
 شهاب الدین محمد بعد از تأمین ملتین و فتح ولایت او چه در سال ۵۷۴  
 به گجرات تاخت و از بهیم دیواری را حمله خوان آن نواحی که چشم و پیل زیاد داشت  
 شکست خورد و بدون فتح و ظفر به بسیاری غزنین گردید و درین سال نتوانست باز به  
 هند لشکر کشد و این همان اوقاتی است که خسرو و ملک غزنوی که بعد از  
 فوت پدر خود خسرو شاه در لاهور قائم مقامی بود حکومت سواجل سند و پنجاب  
 را در دست داشت سلطان شهاب الدین بنا برین سال ۵۷۵ هجری متوجه پشاور شد  
 ( نام پشاور در کتب سلف چنانچه منهای سراج و فرشته و یا آنکه بعضی از  
 مؤرخین دیگر دوره غوری و غزنوی ضبط می کنند به صور فرشور یا فرشور یا فرسور  
 و بگرام نیز قید شده است ) و شورشیان آن دیار را مغلوب ساخت و در سال ۵۷۶  
 متعاقباً متوجه لاهور شد و آنجا را فتح کرد و چون خسرو و ملک غزنوی صاحب  
 تخت و تاج لاهور قاپ مقاومت نداشت پس خود را با ملک زنجیر قیل نامی

(۱) عمه کنی الزم مؤرخین را عقیده است که سلطان محمد غوری دختر و الی که بعد از او  
 خیانت کرده بودند به نام لیشکه آداب اسلامیت بیا موزن به غزنی که پیل داشت و تا  
 اخیر عمر بر ایشان اعتماد نکرد و دختر راجه بنام مسراو محبوب می شد تا آنکه  
 بعد از چندی زن راجه پدر و دایه حیات گفت و بعد از دو سال دخترش نیز در غزنین  
 چشم پوشید و الی

به خدمت معزالدین فرستاد. منهاج سراج فتح لاهور را در سال ۵۷۷ می نگارد و  
 واکثر مؤرخین دیگر چنانچه در بالاتفد کریافت فتح لاهور را در سال ۵۷۶ ضبط کرده اند  
 به هر ترتیب معزالدین بعد از آنکه پسر خسر و ملک را بر غنم گرفت و با او  
 صلح کرد سال دیگر رو به ایالت دیول که از جمله مر بوطات سند بود نهاد و تمام  
 سواحل راست رود سند را تصاحب نمود و در سال ۵۸۰ به لاهور تاختن آورد و آنرا  
 متصرف گردید و هنگام مراجعت قلعه سیالکوت را در اراضی میان آب دریا ی  
 راوی و جمنابنا نهاد و حسین خرمیل را در آنجا نصب کرد و خود به غزنه بازگشت .  
 خسر و ملک از غیبت سلطان غوری استفاده نمودند و هنگامی که او در غزنه بسر می برد  
 به اتفاق قبایل کهکرا ن قلعه سیالکوت را در محاصره گرفت و با وجود آنکه  
 قبایل متذکره لشکر زبامی از هند نیز در رکاب داشت کاری نتوانست از پیش برد  
 و بعد از چندی مجبوراً از محاصره دست کشیده واپس مراجعت نمود . در سال ۵۸۲  
 با سلطان شهاب الدین غوری از غزنه بجانب لاهور لشکر کشید و درین بار تمام  
 ولایات لاهور را بکلی در قبضه تصرف آورد و سلسله غزنوی را بکلی در آنجا  
 منقرض کرد و آنرا به سردار غوری خود علی کرماج که قبلاً والی ولایت ملتان  
 بود سپرد و خسر و ملک را با پسر و فامیلش محبوساً بدرگاه سلطان شهاب الدین  
 برادر خود به غور گسیل داشت .  
 صاحب طبقات ناصری در این مورد می نگارد : سلطان غازی در شهر ز سنه  
 اثنی و ثمانین و خمسمائه بدر شهر لاهور آمد و چون دولت محمودی به آخر  
 انجامیده بود و آفتاب آن به غروب خسر و ملک طاقت مقاومت نداشت  
 و بوجه صلح پیش آمد تا با سلطان ملاقات کند بیرون آمد ، مأ خود و محبوس گشت  
 و لاهور سلطان را مسلم گردید . ممالک هندوستان در ضبط آمد ، سپه سالار علی کرماج  
 را که والی ملتان بود به لاهور نصب کرد و پدر این کاتب مولانا سراج الدین  
 منهاج قاضی اشکر هندوستان گشت و شریف سلطان معزالدین پوشیده و در بارگاه  
 لشکر مجلس علم عقد کرد و وازده شتر به جهت نقل کردن کرسی او نامزد شد .

## از نشرات جدید انجمن تاریخ

جلداول طبقات ناصری که مقدمه و بیست و یک طبقه کتاب را دربردارد ، برای  
کرت دوم ، بقطع وزیری باشجره های انساب دود مان های شاهی افغانستان بتصحیح  
و مقابله و تحشیه آقای عبدالحی حبیبی درینجصد صفحه بمطبعه معارف بطبع رسید  
و از طرف انجمن تاریخ انتشار یافت . قیمت . ۱ افغانی  
یا دداشت : جلد دوم این کتاب با تعلیقات و فهرس بزودی نشر می شود .

(بقیه ص ۳۲)

به پیش مردمان و لشکر آنشاه	روان چل هزارش مرد همراه
برون آمد مهبین شهر یاران	بیاده در رکابش ، تا جدا ران
نهاد غاشیه خورشید بردوش	رکابش کرده مه را حلقه در گوش
تغیر چاوشان از دور شود دور	بگیننی چشم بدر آن کرد مهبور
پدر را چون بدید آن شاه کشور	فرود آمد ز اسپ کوه پیکر
زمر کب جست چون خورشید افلاک	ز راه مهر خود افگند بر خاک
پدر از مردمی نیز از پی شاه	فرود آمد چو اشک خویش بر راه
شدند آن دم روان چون آب حیوان	ببو سیدند با هم چون تن و جان
ز محنت گشنه چشم پیروز غمناک	پس راهم تر یخت در هابر سر خاک
شگفتند آن زمان از دیدن هم	مستان لاله و گل شاد و خرم
جوان از پیر فرخ شادمان شد	ز شادی پیر کنعان بیغمان شد
پدر را شاه گفت از روی تمکین	که بر تخت فلک دلشاد بنشین
روان شد با پدر شاه سرافراز	بشهر آورد ایشا فرا با عز از
چومهر از روی سلطان جوان بخت	نشست آن پیر روشن دای بر تخت

باخوان مملکت داد و ولایت

بهر یک کرد لطف بی نهایت

( یا بیان )